

اینکه مستأنف در ضمن عرض حال خود معاینه محلی و تحقیق از مجاورین را از ادله و مستندات خود فرار داده عدم توجه باین تقاضا با استناد آنکه در اراضی مورد انتقال آمد و شد همیشه صحیح نمی باشد چه صرف آمد و رفت

در زمین مزبور بطور کلی ملازم با وجود حق نخواهد بود و بالجمله چون تحقیق از مجاورین و اهالی محل یکی از ادله و مستندات مستأنف بوده و عدم رسیدگی بان مخالف قانون و ماده ۱۷۴ قانون آزمایش است حکم مورد شکایت باتفاق آراء نقض میشود.

حبیب الله آموزگار

رویه و یا اصول قضائی

منسود از رویه یا اصول قضائی تفسیری است که محاکم از قانون میکنند.

قانون سه قسم تفسیر میشود

اول - تفسیری که از طرف نویسندگان و علماء علم حقیقی در کتب و مجلات و در ضمن تدریس بعمل می آید که آنرا تفسیر نظری یا علمی میتوان خواند.

دوم - تفسیر قانونی یعنی تفسیری که قوه مقننه خود از قانون میکند.

سوم - تفسیر قضائی یا تفسیری که محاکم از قانون می نمایند.

اهمیت و اعتبار قانون با اجراء و اعمال آن و مخصوصاً بحسن اجراء آن است و وقتی میتوان آنرا بخوبی بموقع اعمال گذارد که مورد مطالعه و مذاکره و بحث قرار گرفته و بالنتیجه تفسیر و تعبیر شده باشد.

تفسیر و تعبیری که علماء از قانون میکنند تفسیر کلی است بدین معنی که پس از وضع قانون کلیات آن را مطالعه نموده مواد و مسائل مختلفه را با یکدیگر ترکیب و تطبیق مینمایند و بنظر و استنباطاتی میرسند و نظر خود را با استدلال تشریح و بیان می کنند این عمل را تفسیر نظری یا علمی گویند که رسمیت نداشته و رعایت آن برای سایرین لازم العمل نیست لیکن از نقطه نظر علمی دارای فوائد بسیاری است زیرا در موقع اجراء کمک معنوی بزرگی بقضات میکند.

تفسیر قانونی تفسیر حقیقی از قانون است و بهمین

جهت اصل ۲۷ متمم قانون اساسی آنرا منحصر بمجلس شورای ملی نموده این تفسیر مثل قانون جدید محسوب و رعایت آن برای عموم الزامی است و تشریح زیادتری در این موضوع خارج از بحث فعلی ماست.

و اما تفسیر قضائی تفسیری است که محاکم قضائی در ضمن رسیدگی بدو نوع خاصی با تطبیق آن بقوانین موضوعه مینمایند و بهمین جهت این تفسیر را تفسیر جزئی خوانند.

تفسیر قضائی از دو جهت ضرورت دارد و نمیتوان محاکم را از آن منع نمود.

اول - برای حسن اجراء قانون.

دوم - از این جهت که مطابق مواد ۳ و ۴ از مواد عمومی قانون اصول محاکمات حقوقی محاکم مکلفند دعاوی را که در محضر آنها طرح میشود قطع و فصل نمایند و هیچ قاضی نمیتواند بغير اجماع یا ابهام یا عدم صراحت یا تناقض قوانین از فصل خصومت خود داری کند بلکه باید مسئله متنازع فیه را بر طبق روح و مفاد عمومی قوانین فصل نماید والا مستنکف از احقاق حق شناخته شده و از شکل قضائی بموجب ماده ۱۵۰ قانون مجازات عمومی منفسل خواهد شد علاوه بر فرض اینکه قانون مجمل یا مبهم نبوده و صریح هم باشد چون قانون گذار نمیتواند تمام موارد را قبلاً پیش بینی کرده آنرا در ضمن قانون بگنجاند و اغلب احکام کلی را در نظر گرفته بصورت قانون در میاورند و موارد بسیار متعدد مختلفی پیدا

که باشند در امور و مسائل حقوقی که نظارهای مختلفی نسبت به آن پیدا میشود برای سهولت در امر قضاوت و معلوم نمودن تکلیف متداعیین و مردم رویه هائی را اتخاذ نموده و در پیروزی آن بجهت مذکور در فوق بافتاری می کنند .

ثانیاً هر چند محاکم در تفسیر قانون آزاد هستند یعنی در مسائلی که نزد آنها طرح میشود اختیار دارند هر راه حل و نظری را که خود آنها بیشتر نزدیک به عدالت و مناسب تر میدانند اتخاذ کنند و بهر ترتیبی که خود از قانون استنباط میکنند دعوی را فصل نمایند لیکن ترتیب تشکیل محاکم و وظائف آنها و نظارتی را که قانون بمحاکم عالی و مخصوصاً بدینان تمیز نسبت بمحاکم دانی داده طوری است که بالنتیجه مجبور میشوید رویه واحدی اتخاذ کنند چه اگر محکمه استیناف در یک مسئله نظری رویه را بیش گرفت فرضاً که محاکم بدایت آن حوزه رویه دیگر بار رویه های مختلف دیگری اتخاذ کرده و بخواهند طبق آن رأی دهند احکام مذکوره در محکمه استیناف فسخ میشود و چون اصولاً محاکم مایل باین امر نیستند قهراً رویه محاکم استیناف را تعقیب مینمایند .

ثالثاً چون قانون دیوان تمیز را ناظر بر تمام محاکم کشور قرار داده و در مسائل نظری که مورد تفسیرات مختلفه واقع میشود همیشه میتواند قضیه را تا مرحله تمیزی تعقیب نمود و اگر دیوان تمیزی یکی از آن نظرها را پذیرفته یا نظر خاصی اتخاذ نمود و سایر محاکم نخواستند از آن تبعیت کنند دیوان تمیز حق دارد احکامی را که بدین ترتیب صادر شده است نقض کند این حق خود وسیله ایست که قانون بدست دیوان تمیز داده است تا بدین وسیله بتواند نظر خود را بسایر محاکم تحمیل نموده رویه مؤثر نایبی اتخاذ کند و در صورتی که رویه ثابت شد رعایت آن برای عموم محاکم کشور متبع خواهد بود .

جواد عامری

می شود که در قانون صراحتاً تکلیف آن معین نگشته و قاضی باید حکم آنرا با تطبیق با حکام مذکور بدهد و حتی ممکن است قانون گذار در ضمن وضع قانون دچار اشتباهاتی شده باشد ناگزیر باید محاکم حق تفسیر قانون یعنی پیدا کردن روح و مفاد آنرا داشته باشند تا به حکم خود قانون بتوانند مسائل مختلفه و متنازع فیه را قطع و فصل کنند .

اگر يك مسئله حقوقی که نظری بوده و مسکن است استنباطات مختلفی از قانون نمود محاکم یکی از آن نظرها را گرفته در موارد متعدد و موضوعات مختلف آنرا اعمال کنند گفته میشود که رویه با اصل قضائی در این موضوع پیدا شده است بر حسب اصول محاکم یا بند رویه که در مسئله نظری پیدا میشود نبوده و حق دارند آنرا تغییر دهند و به حسب همین اصول خود را باین نظر محاکم عالیتر نیز ندانند .

بنا بر این اگر تفسیر قضائی را با تفسیر قانونی مورد قیاس قرار دهیم ظاهراً چنین بنظر میاید که تفسیر قضائی را بهیچوجه نتوان با تفسیر قانونی از حیث اهمیت در يك پایه قرار داد زیرا چگونه ممکن است تفسیری را که هر روز ممکن است قابل تغییری باشد و حتی اگر محاکم عالی هم آنرا اتخاذ کرده اند برای محاکم دانی متبع نباشد یا تفسیری که قانون جدید محسوب و عموم ملزم بر رعایت آن هستند از حیث اهمیت و اعتبار قابل مقایسه شناخت .

این تفاوت ظاهری است و اگر بدقت ملاحظه شود معلوم خواهد شد که تفسیرات قضائی از جهت اهمیت و اعتبار از تفسیر قانونی چیزی کم ندارد بعث آنکه تفسیر قضائی اغلب بلکه همیشه بدلائلی که ذکر میشود منتهی برویه و اصل ثابتی میگردد که محاکم نمیتوانند از آن عدول کرده یا سهولت آنرا تغییر دهند زیرا :

اولاً کلیه محاکم و هیئت های قضائی در هر کجا